

گفت‌وگو با فریناز علی‌اصغری درآستانه روزمهندس

زندگی جز ساختن نیست

۲۰ سال تجربه معماری و طراحی چند هتل بزرگ کشور
درکارنامه حرفه‌ای خانم مهندس دیده می‌شود



خودباوری و
اعتماد به نفس بر
فرزندان اثرگذار است

ضروری‌ترین نیاز اجتماعی هر انسان
اعتماد به خود است

دست‌اندازهای
مادری
در روزگار ما

طرح «تسهیلگری شرایط» را
برای مادران پدید آورد



روح سبز عاطفه، همزاد عشق

فاطمه زهرا^(س) به عنوان مادر و الگوی زنان عالم، فجر درخشانی است که از گریبان او خورشید امامت و ولایت و نبوت درخشیده است. آسمان بلند و رفیعی است که در آغوشش ستاره‌های فروزان ولایت قرار گرفته‌اند. لیلة القدری است که مقدراتش ملک و ملکوت فرزندان آدم را به مطلع الفجر عصر ظهور و حاکمیت جهانی فرزندش مهدی (عج) می‌رساند.

فاطمه زهرا^(س) ملکه مهربانی‌هاست. آن خیر کثیر و فراوانی است که پیوسته منشأ برانگیختگی و تحول در امت اسلام بوده است و در سراسر دوران و اعصار، چراغ هدایت و راهنمای بشریت به سوی حقایق توحیدی و فضائل و مکارم اخلاقی است. روش و سبک زندگی فاطمی، بهترین شیوه و الگو برای ما زنان در راستای ساختن نسلی پاک و سعادتمند است. با بررسی شیوه‌های مدیریتی زندگی ایشان در همه ابعاد، می‌توانیم به جامعیت این اسوه جهانیان پی ببریم.

به گواه تاریخ، نسل امروز ایران انقلابی که زهراگونه مصداق ملکه مهربانی را نمایان کرده‌است، تربیت یافته دامن زنانی است که خود نیز دوشادوش مردان در همه مقاطع سرنوشت ساز انقلاب، به دفاع از حریم ولایت و نظام شکوهمند اسلامی پرداختند. ایجاد آسایش، آرامش و امنیت روانی و اخلاقی در سنگر خانواده برای امکان حضور بانشاط بانوان در اجتماع، موضوعی اساسی در مدیریت شهری، و در حکم زیربنا و جوهره همه ارکان و لایه‌های نظام برنامه‌ریزی شهری از سند چشم‌انداز بیست‌ساله تا برنامه‌های میان مدت اجرایی است. احترام به زنان با توجه به نقش محوری و بی‌بدیشان در نهاد خانواده از موضوع خانواده‌محوری جدا نیست و لازم و ملزوم یکدیگرند. پیشرفت و شکوفایی شهر در گرو سرزندگی، نشاط و سلامت نهاد خانواده، و سلامت و سرزندگی نهاد خانواده در گرو شکوفایی، طراوت و بالندگی وجود زن است.

فضای شهر باید آکنده از عطر و عطوفت مادرانه باشد. سکینت و آرامش جامعه را زن و مهر مادرانه فراهم می‌کند! زن ملکه عطوفت و ریحانگی است. شهر باید تسهیلگر بهره‌مندی بی‌دغدغه بانوان و مادران از خدمات شهری و هم‌زمان، ممکن برای حضور پرنشاط ایشان در کانون گرم خانواده باشد.

شهر در تمامی حوزه‌های خدماتی‌اش باید گردآید تا تقدردان مهربانی زنان باشد. هرچند زنان، این فرشتگان زمینی و این ملکه‌های مهربانی، شایسته همه مهربانی‌هایند، تلاش شهر برای جبران قدری اندک از نقش بی‌بدیل مادری، همسری، خواهری و زنانگی این گوهرهای وصف‌ناشدنی و بزرگداشت ارزشمندی‌شان می‌تواند نمایش اندکی از مهربانی به زنانی باشد که با الگوبرداری از فاطمه زهرا^(س) نماد مهربانی را سراسر نمایان می‌کنند.

توجه به ساخت شهرها با نگاه مادرانه و توجه به نیازهای زنان جامعه در جایگاه زندگی بخشی عناصر انسانی شهر، می‌تواند بخش زیادی از مشکلات اجتماعات انسانی را حل کند. از این ره یافت است که به ارتقای زیست‌پذیری شهری و بهبود تعاملات شهری دست خواهیم یافت که راهکار اساسی برای بوم‌شهرهای پایدار خواهد بود.



عکس تزئینی است

شهربانو

آشنایی
۲ اسفند ۱۴۰۰
۱۹ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۶۱۱

(۲)



عکس تزئینی است

(پرتو)

نازنین محمدرضا زاده
دکتری اقتصاد



حمایت دولت کلید حل اشتغال بانوان ایرانی

شده‌اند. در این راه مشکلاتی هستند که باید به آن‌ها رسیدگی می‌شده است: نبود برنامه‌ریزی تخصصی و پایدار برای توسعه مهارت و توانمندی اعضا، کمبود عزت نفس و اعتماد به نفس در زنان به عنوان نیروی کار مؤثر و مفید در جامعه، نبود سیاست‌هایی تشویقی برای مشارکت اعضای جدید به همکاری گروهی، نداشتن علم کافی در حوزه روش‌های تأمین سرمایه برای سرمایه‌گذاری مشترک در ایجاد و توسعه کسب و کارهای تخصصی و نداشتن برنامه‌ریزی دقیق و بلندمدت و هم‌چنین الگوی ساختاری بلندمدت و هدف افزایش سهم و نقش زنان تولیدکننده در اشتغال و رفاه مالی و نداشتن قدرت خطرپذیری زنان برای توسعه سطح مشارکت‌های اقتصادی به خصوص در جوامع کوچک، نداشتن دسترسی آسان زنان به ساختارها و بروکراسی‌های اداری، نبود برنامه‌های مدون در استفاده از فارغ التحصیلان متخصص و مطالبه گر بیکار در جایگاه‌های مدیر عاملی تعاونی‌های زنان و استفاده بهینه از ظرفیت‌ها در راستای توسعه زیرساخت‌های اشتغال پایدار محلی و نداشتن دانش کافی در خصوص مطالبه حقوق و مزایای اشتغال زنان با محوریت تعاونی از جمله بیمه، تسهیلات سختی کار، ناهماهنگی و نبود ارتباط بین روستاها به دلیل فاصله جغرافیایی، شفاف نبودن اطلاعات در خصوص توان بالقوه تولیدی زنان و ...

در صورت حمایت و توسعه زیرساخت‌ها به صورت تخصصی، شاهد موفقیت‌هایی در زمینه تقویت حس خودباوری، اعتماد به نفس و عزت نفس دختران و زنان، توسعه مشاغل خرد در زنان سرپرست خانوار و اقشار آسیب‌پذیر و بهبود سطح رفاه اجتماعی در دهک‌های درآمدی پایین و در نهایت بهبود زیرساخت‌های توسعه فردی در نسل آینده با هدف ایجاد نسل تولیدمحور و دارای قدرت تفکر خلاق هستیم.

زنان نقش اساسی و مهمی در توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در بیشتر کشورهای جهان ایفا می‌کنند و حضورشان باعث ایجاد فرصت‌های مهم اقتصادی و در نهایت بهتر شدن کار و زندگی می‌شود. زنان ایران هرچند تلاشگر و دارای ایده‌های ناب در حوزه‌های اقتصاد و تولید هستند اما بی‌گمان برای پیشبرد برنامه‌های خودشان نیازمند رویکردهای حمایتی هستند و در این راستا دولت می‌تواند در برنامه کوتاه‌مدت و بلندمدت، راه را برای اشتغال بانوان فراهم کند.

نبود توجه کافی به نقش و مشارکت زنان در حوزه‌های تولیدی باعث شده است هم‌چنان از آن‌ها به عنوان نیروی کار خانوادگی و کمکی و بدون توجه به مزایای شغلی استفاده شود. با توجه به اهمیت نقش مادری برای زنان در خانواده، البته با ایجاد سیاست‌های صحیح می‌توان در اقتصاد مقاومتی از بانوان بیشتر استفاده برد.

از یک‌سو، باید من به عنوان یک زن ایرانی دلخور باشم از اینکه راهبرد بلندمدت و مدونی به صورت تخصصی از سوی نهادها برای فعال‌سازی نقش زنان با محوریت خانواده در راستای اشتغال بانوان ایرانی تهیه نشده‌است.

طبق شعار سازمان فائو در خصوص ضرورت آموزش زنان به عنوان منبع اثرگذار در توسعه جوامع، اگر به یک مرد آموزش دهیم، نهایتاً یک انسان آموزش می‌بیند، اما اگر یک زن آموزش ببیند و مهارت کسب کند، در واقع یک خانواده و یک نسل آموزش دیده است و به توسعه فردی و اجتماعی یک خانواده کمک می‌کند. با توجه به تأکید دولت جمهوری اسلامی ایران بر ضرورت اشتغال زنان در شهرها و روستاهای کشور به صورت گروهی و تعاونی‌محور در راستای دستیابی به نرخ رشد تولید پایدار، از دیرباز تاکنون، این‌تک‌های توانمند ایجاد



دست اندازهای مادری در روزگار ما

طرح «تسهیلگری شرایط» را برای مادران پدید آورید



مریم
قربان زاده
نویسنده

از راست نگرفتن و ... در کلاس رانندگان ابتدایی و تازه کار است و رانندگان با سابقه رعایت این امور را کسر شأن می دانند. مهم نیست آقا باشید یا خانم. برخی رانندگان ملاحظه و قانون مداری و صبوری و راه دادن شما را به چشم حقارت نگاه می کنند. از نظر آن ها شما که با آرامش می رانید یک دست و پا چلفتی ترسو هستید که وقت طلایی آن ها را تلف می کند و با بوق های ممتد می خواهند شما را پرت کنند و گاز بدهند تا به مذاکرات بگرام برسند!



ای شهر شلوغ، با ماشین هایی که سر نشینانش کودکان هستند مهربان تر باش! در برابر ماشین هایی که رانندگانشان مادرها هستند مؤدب باش و برخی رانندگان را که از آزار این ماشین ها لذت می برند به راه راست هدایت کن.



ای یدک کش ها و جرثقیل ها و برکه های جریمه، به رانندگان این شهر مهلت دهید! شاید زائری باشند نابلد یا مادری نگران.



ای مدیران بزرگوار، برای تسریع امور اداری مادرها فکری بکنید تا در بانک، داروخانه، مطب پزشک، دفتر خدمات پیشخوان دولت، پلیس + ۱۰، صف نانوائی و ... گرفتار نشوند و فوری به خانه برگردند، به مرکز مدیریت دنیا.



پیشنهاد ما «تسهیلگری مادری» است. هر اداره و سازمان و نهاد و مؤسسه و ... بنشیند و برای خودش طرح تسهیلگری مادری بنویسد و امکاناتش را در نسبت با این مسئولیت بی بدیل، بسنجد و اعلام کند و خدمات بدهد. شهر را برای مادران آماده نمی کنید؟

و من هم چنان عصبانی ام. از خروجی باریک پارکینگ بیرون می آیم. از شاسی بلند کناری سبقت می گیرم و اجازه نمی دهم نیشان خودش را جلو ماشین من جا کند. از پشت اتوبوس بیرون می روم و با بوق کوتاهی، پراید جلویی را کنار می زنم و به موتورهای خطر می دهم و لاین عوض می کنم. با سرعت از چهارراه عبور می کنم تا چراغ قرمز نشود و پژوی نقره ای مجبور می شود به من راه بدهد. از کوچه میان بر وارد می شوم و از راه باریکی که دو طرفش را ماشین ها گرفته اند و پراژ می دهم. از روی پل جلو یک خانه عبور می کنم تا ماشین روبه رویی گیر نکند و جلوتر، سمندی را ناچار می کنم کنار بزند تا اول من عبور کنم. دلم می خواهد بگویم به پیکان وانت که در عقبش را تا وسط کوچه باز گذاشته است و اجناس فروشگاه مواد غذایی را خالی می کند. با چرخاندن فرمان به چپ و راست، از بین خودروهای پارک شده رد می شوم و جلو در خانه ترمز می گیرم.



عصبانی ام اما احساس می کنم رانندگی با عصبانیت بهتر است. گویا ماشین های دیگر حس می کنند که راننده ماشین ترسو و دست و پا لرزان است یا مسلط و بی مبالا و و ققدر بد است که به ماشین های آرام و مقرراتی راه نمی دهند ولی برای ماشین عصبانی تواضع می کنند.

به ظاهر، گونه ای از خشونت لازمه رانندگی است. با ملاحظه و آرامش رانیدن خریداری ندارد.

وقتی یک خانم می خواهد رانندگی کند گویا باید یک ماسک مردانه به چهره اش بزند و مثل مردها رانندگی کند. انگار با ملاحظه رانند و مقررات را رعایت کردن و راهنما زدن و سبقت

الان چرا عصبانی ام؟ چون باید تا سر خیابان پیاده بروم؟ چون باید سه باره بچه ها را با نوزاد دوماهه تنها بگذارم؟ چون ماشین را برده اند پارکینگ و کسی نیست برود بیاورد و خودم باید بروم؟ دارم می روم دنبال ماشین. سر راه باید از خودپرداز مبلغ ۵۴ هزار و ۵۰۰ و ۷ هزار و ۸۰۰ بابت کرایه جرثقیل و پارکینگ واریز کنم و رسید را تحویل بدهم.



منتظر تا کسی می ایستم. دیر شد. سرانجام یک پراید توقف کرد و سوار شدم. صدای درینگ و درینگ ضبطش شنیده می شد. با خودم گفتم اگر آهنگ داغان و مزخرفی داشت می گویم خاموشش کند.



واقعا چرا عصبانی ام؟ تا کسی جلوی پارکینگ توقف می کند. ۵ هزار تومان کرایه می خواهد. می گویم: من که دربست نگرفته ام! دوهزار تومان را پس می دهد.

جلو اتاقتک نگهبانی می ایستم تا فیش ها را تحویل دهم. پسر نوجوانی فیش ها را می گیرد و می گوید: به سلامت! می گویم یعنی چه به سلامت؟! می گوید: بفرمایید ماشینتان را پیدا کنید و تشریف ببرید.

عصبانی ام. می گویم: کجا تشریف ببرم؟ بیا ماشین را تحویل بده! صحیح و سالم، با وسایلی که داخلش بوده.

ماشین نزدیک خروجی است. پسرک می آید و با من دور ماشین می چرخد تا مطمئنم کند پلمب های روی درها و صندوق عقب پاره نشده. حین روشن کردن ماشین، به پسرک می گویم: به نظرت آیا رواست که آدم را با کلی مشغله و گرفتاری آواره و سرگردان کنند؟!



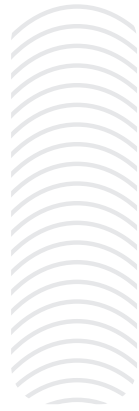
گفت‌وگو با فریناز علی‌اصغری

درآستانه روزمهندس

زندگی جز ساختن نیست

۲۰ سال تجربه معماری و طراحی چند هتل بزرگ کشور

در کارنامه حرفه‌ای خانم مهندس دیده می‌شود



شهربانو

شنبه
۲ اسفند ۱۴۰۰
۱۹ رجب ۱۴۴۳ شماره ۳۶۱۱

(۴)



لیلا جان قربان

اگر اهل ورق زدن تقویم و نگاه انداختن به مناسبت‌های آن باشید به چشمتان خورده است که تا چند روز دیگر، درست روز پنجم اسفند، روز مهندس نام‌گذاری شده است، روزی که به گفته خیلی‌ها متعلق به کسانی است که رؤیاهارابه واقعیت تبدیل می‌کنند، واقعیتی که گاهی مانند مسجد گوهر شاد، میدان نقش جهان، منارجنبان، طاق بستان و میدان آزادی، بخشی از تاریخ و خاطرات ما می‌شود. مهندس‌ها از آن جنس آدم‌هایی محسوب می‌شوند که اهل ساختن هستند. اندیشه را در میان می‌گذارند و خلق می‌کنند و آسایش رقم می‌زنند، آسایشی که گاه در تعامل صفر و یک هاست، گاه در برج‌ها و ساختمان‌هاست، گاه در ترکیبات غذایی است و گاهی هم در اتم‌ها و ریزدانه‌هاست. به بهانه پنجم اسفند ماه، روز مهندس، به گفت‌وگو با مهندسی می‌نشینیم که اهل ساختن است: فریناز علی‌اصغری که کارشناسی ارشد شهرسازی و معماری خوانده است، دانشجوی دکتری معماری است و اکنون با ۲۰ سال سابقه کار و راه‌اندازی مجموعه آموزشی و بهره‌گیری از ایده‌های مهندسان جوان، می‌توان گفت یک مهندس کارآفرین است.

✚ نصف عمر در خدمت مهندسی

نامش فریناز علی‌اصغری است، متولد ۱۳۶۰. از آن مهندس‌هایی که ۲۰ سال تجربه ساخت‌وساز دارد و نام و نشانی از او در شهرهای مختلف ایران یافت می‌شود. ترجیح می‌دهد پروژه‌هایش را کاری گروهی معرفی کند تا اینکه بگوید «من».

سال ۷۸ بعد از برادرش وارد دانشگاه می‌شود و رشته معماری و شهرسازی را تا مقطع کارشناسی ارشد می‌خواند. اکنون دانشجوی دکتری معماری است و تحصیل را هم چنان با برادرش ادامه می‌دهد. به همراه او، شرکتی را برای انجام پروژه‌ها راه انداخته است. در کنار مهندسی، مدرس دانشگاه هم هست و در کارنامه‌اش تاکنون مدیریت اجرا و ساخت ۴۰ هتل و ۲۵ مجتمع تجاری در شهرهای مختلف ایران از قبیل مشهد، تهران، کیش، شیراز، سنندج و چابهار ثبت شده است. فریناز علی‌اصغری در سال ۹۸ یکی از بیست بانوی کارآفرین نمونه کشور نیز شناخته شده است. طراحی معماری، طراحی داخلی، طراحی شهری، مدیریت اجرا و مدیریت تجهیز هتل و مجتمع‌های تجاری از جمله تخصص‌های اوست. برخی از هتل‌ها و مجتمع‌هایی که طراحی داخلی، معماری و اجرای آن‌ها را بر دوش داشته است عبارت‌اند از: هتل درویشی، هتل مدینه‌الرضا، هتل الماس ۲، هتل الماس کیش، هتل لیپار چابهار، هتل نورالمنتظر کربلا، هتل پارس و ...

✚ به من اجازه تجربه کردن می‌دادند

بانو علی‌اصغری در سال‌های نوجوانی با همراهی خانواده به‌ویژه برادرهایش، زمانی کامپیوتر به عنوان یک کالای لوکس شناخته می‌شد، کار با آن را یاد می‌گیرد و در المپیادهای کامپیوتر شرکت می‌کند. او هم‌زمان با ورود به دانشگاه، نرم‌افزارهایی را که به آن نیاز دارد می‌آموزد. «از سال ۷۸ که وارد دانشگاه شدم کار می‌کردم. کار با کامپیوتر را یاد گرفته بودم. بنابراین توانستم وارد بازار کار شوم و در شرکت‌های استادهایم کارآموزی کنم. خانواده‌ام هم خیلی همراهی می‌کردند. پدر و مادرم هردو بازنشسته علوم پزشکی هستند. پدرم در مرکز بهداشت کار می‌کرد و مادرم پرستار بود. با اینکه شغل سختی داشتند، همیشه حواسشان به ما بود.»

او بر حمایت خانواده تأکید دارد و می‌داند اگر حمایت خانواده‌اش نبود، شاید همان سال‌ها نمی‌توانست تصمیم‌درستی برای انتخاب رشته بگیرد و در رشته‌ای که علاقه داشت راهش را ادامه دهد. «خانواده خیلی مهم است. پدر و مادرم هیچ‌وقت من را محدود نکردند. خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد که مجبور بودم تا ۹ و ۱۰ شب در کارگاه مانم و کارهایم را انجام دهم. آن زمان، خانواده‌ها چندان با این موضوعات کنار نمی‌آمدند اما آن‌ها به من اجازه می‌دادند چیزهای جدید را تجربه کنم. یادم هست در بیست‌وسه سالگی، در دوران دانشجویی، برای اولین بار به تنهایی سفر کردم که مقصد مکه بود. عمره دانشجویی رفتم. به من اجازه تجربه کردن می‌دادند و این بر ارتقای شغلی من خیلی تأثیر داشت. خیلی‌ها با محدودیت‌ها مانع رشد فرزندان خود می‌شوند. همین الان هم که شرایط بهتر شده است، باز خانم‌ها برای کار بیشتر محدودیت دارند. خیلی از خانم‌هایی که برای استخدام با آن‌ها صحبت می‌کنم می‌گویند نمی‌توانند اضافه کار بمانند در حالی که در رشته مهندسی نمی‌شود برای کار زمان مشخص کرد و باید مینا را اتمام کار گذاشت، نه اتمام ساعت اداری. به نظرم، کسانی که کار اداری و کارمندی دوست دارند، سراغ این رشته نیابند.»

✚ برخی‌ها مهندسی را شغلی مردانه می‌دانند

او هم‌زمان با شروع به تحصیل، به کار هم مشغول می‌شود و در کنار همه سختی‌هایی که مهندسی برای یک زن دارد و نگاه‌هایی که می‌خواهند او را محدود کنند، می‌ایستد و ادامه می‌دهد. «خیلی‌ها می‌خواهند به کارها نگاهی زنانه یا مردانه داشته باشند ولی به نظرم قشنگی کار به این است که خانم‌ها و آقایان در کنار هم کار کنند و هر کدام بخشی از کار را به عهده بگیرند. در کار مهندسی، عمده کار طراحی‌ها با زنان است ولی اجرای کارها را آقایان بهتر انجام می‌دهند. نه اینکه خانم‌ها ناتوان باشند و نتوانند ولی از نظر بدنی و فیزیکی انجام برخی کارهای سنگین برای آقایان مناسب‌تر است. مثلاً یک راننده تاور می‌تواند خانم هم باشد ولی بهتر است که این کار را نکند. در کل، مهندسی کاری فردی نیست. کاری گروهی است و همه با هم می‌توانند به نتیجه خوبی برسند. برای رسیدن به یک تیم خوب هم باید از آموزش‌ها استفاده کرد و در کنارش چاشنی تجربه را هم افزود. البته باید با صبر و تحمل در مقابل سختی‌ها ایستاد.

✚ معماری را دوست دارم

او که به همراه برادرش مسئول یک شرکت مشاور معماری است، دوست دارد بیشتر درباره کار و فعالیتش حرف بزند تا زندگی شخصی. همه سختی‌ها را تجربه کرده و یاد گرفته است روی حل مشکل تمرکز کند. غالباً تلاش می‌کند اطلاعاتش را به‌روز کند. این مسئله گاهی با سفرهای خارجی و شرکت در سمینارهای مختلف نیز گره خورده است. «گاهی

عکس: سانا صفایی | شهرآر



به عقب برمی گردم و به کارهایی که انجام داده‌ام نگاه می‌کنم و لذت می‌برم. اولین کارم طراحی و نظارت مجتمع تجاری تابان بود. هنوز هم از دیدن آن پروژه لذت می‌برم. کار بدون سختی که نمی‌شود! حتی برنامه خورد و خوراکم هم مشخص نیست. از نوزده سالگی کار می‌کردم و خیلی از هزینه‌هایم را خودم درمی‌آوردم. خانواده ما را تأمین می‌کرد ولی دوست داشتم روی پای خودم بایستم. هزینه سفرها و بخشی از هزینه دانشگاهم را با کارهای دانشجویی درمی‌آوردم. همه این کارها باعث می‌شد تجربه به دست آورم. در همان دوران دانشجویی گاهی سر کار پروژه‌های در حال ساخت می‌رفتم تا یاد بگیرم چطور باید با بنا و کارگر سرو کله زد. البته الان بعد از سال‌ها کار متوجه شده‌ام سرو کله زدن با کارفرما سخت‌تر از همه‌است چون قانع نمی‌شوند! در کشور ما هنوز جایگاه مشاور چندان جان‌نیفتاده است. فکر می‌کنند هزینه‌ای بیخودی برای کارشان صرف می‌کنند.»

فریناز علی‌اصغری شغل مهندسی را برعکس اسمش پردرآمد نمی‌داند. معتقد است که زحمات آن بیش از اسم و رسمش است. «بعضی‌ها فکر می‌کنند که مهندسی شغل پردرآمدی است اما واقعا این طور نیست. یک پیمانکار جزء، به طور مثال سنگ کار، درآمد بهتری از من مهندس دارد. گاهی با خودم فکر می‌کنم اگر از یک سوپرمارکت کوچک شروع می‌کردم، بعد از این ۲۰ سال، الان یک هایپرمارکت بزرگ راه انداخته بودم و حتما درآمد بیشتری از این شرکت داشتم ولی چه می‌شود کرد؟ معماری را دوست دارم. از طرفی، فکر می‌کنم باید برای بچه‌هایی که با عشق و علاقه وارد این رشته می‌شوند زمینه‌های کار ایجاد کرد. اینجا ما سعی کرده‌ایم این زمینه را فراهم کنیم.»

این مهندس خوش ذوق که توجه به توانایی قشر جوان برایش اهمیت بسیاری دارد و کارکنان شرکتش همه جوانان خوش ذوق هستند، برای آنکه بتواند گروهی حرفه‌ای و تخصصی داشته باشد، در کنار کار، دپارتمان آموزش را هم راه‌اندازی کرده است تا امکان آموزش را برای استعدادها فراهم آورد.

✚ دوست دارم ساختمان‌های مهم جهان ببینم

به معماری و سازه‌های فاخر معماری می‌رسیم، به اینکه تا چه اندازه این رشته در زندگی ما اثرگذار است. «من با معماری زندگی می‌کنم. همه سفرهایی که می‌روم به این نیت است که سازه‌های معماری آن‌ها را ببینم و تجربه کسب کنم. البته از اینکه کم‌کم نمادهای اصیل رو به کاهش هستند و شاید در چند سال آینده دیگر چیز جدیدی نداشته باشیم ناراحت‌م. امیدوارم مسئولان همت کنند و سدهای مختلفی را که پیش پای کارهای جدید گذاشته می‌شود بردارند. از طرفی هم به شدت اعتقاد دارم که باید کارهای خلاقانه ساخت. در این چند سال اخیر، به تعداد انگشت‌های دست هم کار معماری فاخر و خاص در کشور نداشته‌ایم. در سازه‌ها حتی از ذات و هویت شهری هم فاصله گرفته‌ایم. به تازگی یک پروژه هویت شهری برای شهرهای طرقله، گناباد، فریمان و کاشمر طراحی کردیم. در این پروژه سعی کردیم مبلمان شهری، المان‌ها و منظر شهر را با توجه به فرهنگ و ساختار هر کدام از شهرها طراحی کنیم. این ناراحت‌کننده است که شهرهای ما در حال فاصله گرفتن از هویت اصلی خود هستند و در نهایت، ممکن است تا چند سال آینده دیگر چیزی برای ارائه در معماری نداشته باشیم. گاهی با خودم می‌گویم دیگر بعید است شاهکارهایی مثل مسجد شیخ لطف‌الله... ساخته شود. از طرفی هم شهرهایی

به تناسب با زیست همه شهروندان نداریم. این همان مبحث مناسب‌سازی است که رعایت نمی‌شود و اکنون یک فرد با صندلی چرخ‌دار نمی‌تواند به راحتی در شهر رفت‌وآمد کند زیرا سر راهش پله‌های زیادی هست.»

✚ باید خلاق باشی

بانو علی‌اصغری معماری را کاری جذاب اما سخت می‌داند که باید برای آن وقت گذاشت و در نهایت نظرات دیگران را شنید و به عنوان تجربه استفاده کرد، نظراتی که می‌تواند گاهی منفی و گاهی مثبت باشد. «من کارهای دیگران را قضاوت نمی‌کنم چون معتقدم نظرات در کار معماری متنوع است. هرکس با نگاه خودش نظر می‌دهد. در سازه‌ها، بناها و نماها نمی‌توان نظر همه را جلب کرد. یکی ممکن است بگوید که مثلا طراحی فلان هتل که براساس فصول سال است خوب است و یکی دیگر نظری مخالف داشته باشد و اصلا لذت نبرد. طرح‌ها بد و خوب نیستند بلکه این نظرات است که متفاوت است. من همیشه از نظرات مختلف به عنوان تجربه استفاده می‌کنم و ناراحت نمی‌شوم. اصل ماجرا این است که معماری سخت نیست. فقط باید خلاق باشی تا در این کار موفق شوی. البته فشارهای کاری، محدودیت‌ها و قوانین سخت‌گیرانه جایی آدم را خسته و آزرده می‌کنند اما باید ادامه داد. گاهی پیش آمده است که با خودم گفته‌ام دیگر بس است؛ از اینجا به بعد می‌خواهم کاری را انجام دهم که دغدغه کمتری داشته باشد ولی نتوانسته‌ام خودم را قانع کنم و از انرژی جوانان خلاق که گاهی خودم آن‌ها را کشف کرده‌ام بگذرم.»

این روزها دختران زیادی به حضور در رشته مهندسی علاقه‌مند هستند، شغلی که با توجه به فرهنگ ما هم‌چنان در صدر علاقه خانواده‌ها نشسته است. چه بسا خیلی از آن‌ها در این رشته موفق باشند اما افرادی هم هستند که با تصمیمی نه‌چندان جدی وارد این آزمون می‌شوند. به نظر می‌رسد برای آگاهی بخشی بیشتر، باید از زندگی زنان مهندس و فراز و نشیب آن‌ها بیشتر دانست.

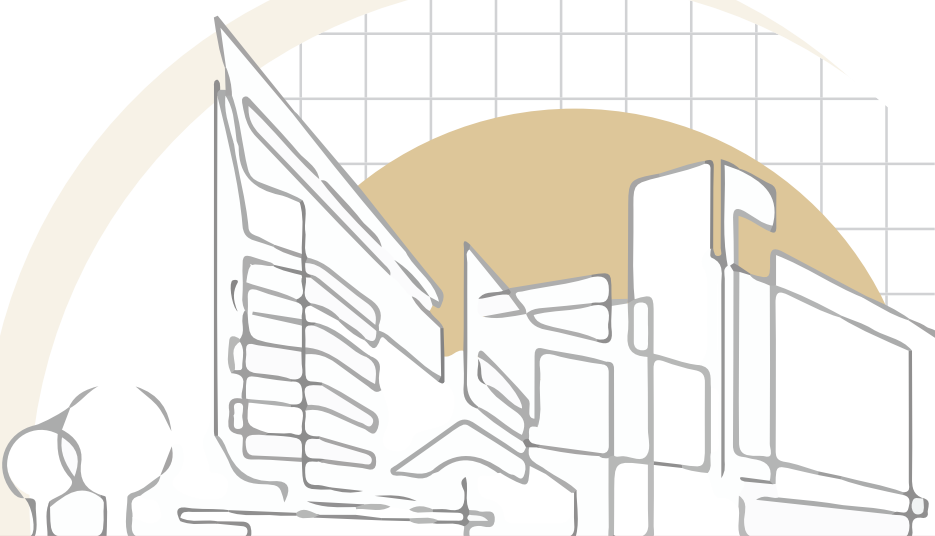
در کار مهندسی، بیشتر کار طراحی‌ها با زنان است اما اجرای کارها را آقایان بهتر انجام می‌دهند. نه اینکه خانم‌ها ناتوان باشند و نتوانند ولی از نظریه‌پردازی و فیزیکی انجام برخی کارهای سنگین برای آقایان مناسب‌تر است. مثلا یک راننده تاکسیر می‌تواند خانم هم باشد اما بهتر است که این کار را نکند



شهربانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۰
۱۹ شهریور ۱۴۴۴ شماره ۲۶۱۱

(۵)



نگار



تینا فیروزی
دانشجوی کارشناسی ارشد
شهرسازی و معماری

به وقت مهندسی...

در اینکه شهرسازی برای یک خانم، مثل خیلی از رشته‌های سخت دنیا، دل شیر می‌خواهد حرف و شکی نیست اما مهم‌تر از آن این است که این رشته یک شمشیر دولبه است. به همان اندازه که قدرت دارد تا حال آدم‌ها را خوب کند، می‌تواند رگ حیات آدم‌ها را هم قطع کند. این کار خیلی ساده است. فقط کافی است چیزهایی را که برای دیگران مهم است و یک عمر با آن‌ها خاطره دارند، با نقشه‌های به‌ظاهر مهندسی، از صفحه روزگار محو کنی!

بعضی رشته‌ها و گرایش‌های مهندسی را برای زنان محدودیت می‌دانند اما من که شهرسازی

میدان شهری را که به‌ظاهر بدون استفاده است و به هیچ دردی نمی‌خورد از بیخ و بن جمع می‌کنند و به جای آن یک تقاطع چندسطحی می‌سازند! چه بسا با خود می‌گویند: «چه جالب! چه تحسین برانگیز! آفرین!»، اما در این میان، با دانش آن‌ها قد نمی‌دهد یا چشمان خود را روی اینکه پایه‌های بتنی این سازه مدرن در پیچه‌ای به انواع و اقسام جرم و بزه و تجاوز می‌شود بسته‌اند. به گفته جیکوبز، روزنامه‌نگار و نویسنده که بیشتر شهرت او برای تأثیرش بر مطالعات شهری است، اعتقاد داریم اما در عمل، سازه‌ای می‌سازیم که نظریه چشمان ناظر خیابان او را با سر روانه سطل اشغال می‌کند.

بزرگان این رشته برای من و امثال من، محترم هستند. خیلی وقت است که دغدغه‌های ما را فراموش کرده‌اند. فراموش کرده‌اند که ما هم چهار سال سختی کشیدیم، دردسر کشیدیم، دنبال مهارت‌های نورفتیم تا در حرفه‌ای که درس خواندیم منفعل نباشیم و الان مجبوریم حرفه‌ای را که عاشقانه دوست داریم، برای فضایی که در آن زندگی می‌کنیم کنار بگذاریم، نه به این دلیل

که کار نیست؛ به این دلیل که مدل فکر کردن ما با آن‌ها فرق دارد و نه از روی ناچاری، که از سر بی تفاوتی به آنچه انجام می‌دهند. یک روز تصمیم می‌گیری راه سخت‌تر و پرمشقت‌تری را انتخاب کنی، نه برای تغییر دنیا، برای تغییر خودت، برای تغییری کوچک در محیطی کوچک که حساب عدد و رقم و سود و سرمایه با ذره‌بین هم دیده نمی‌شود.

راستش را بخواهید، هر وقت برای اطلاعات میدانی جاهای جورواجور رفته‌ام یا خیلی وقت‌ها که مجبور بوده‌ام تلفنی با خیلی از آدم‌های پیر و جوان یک شهر دیگر صحبت کنم، هیچ وقت حتی به قدر سر سوزنی، بی احترامی ندیده‌ام. پس نمی‌توانم بگویم به عنوان یک خانم مهندس در این بخش قضیه به مشکل خورده‌ام و به نظر، اگر در محیطی ناامنی وجود داشته باشد، مطمئن باشید به همان اندازه که برای من ناامن است، برای یک مرد هم ناامن بوده است. مشکل از جایی دیگر است. به کار افتخار می‌کنم و خرسندم مسیری را که دوست داشته‌ام انتخاب کرده‌ام.



عکس یادگاری در آیینہ آسانسور

در تلاشی ناکام برای پیدا کردن یک استخدامی مناسب و درخور شخص شخیص، چند مرتبه فهرست بلندبالای فراخوان ۱۴۰۰ سازمان سنجش را زیر و رو کردم ولی دریغ از یک فراخوان برای جنسیت زن. این در حالی است که در یک حساب سرانگشتی فهرست سالانه بازنشستگان، به نیروی بیشتری نیاز خواهد بود. پس در ترکیبی از خشم و به سقف چسبیدن آمپر سکوت، در متواضع‌ترین حالت، قلمم را به بازگو کردن خاطره‌ای درخور چرخاندم بلکه بتوانم خاطر خواننده را از ذهن مشوش و ژولیده خویش مکدر نسازم.

من و خواهرم برای یک مصاحبه کاری راه افتادیم. هنگام بالارفتن از ساختمان، به نشان ثبت این لحظه استراتژیک و سوق الجیشی در زندگی کاری مان، در آیینہ آسانسور عکسی گرفتیم. بعد از چند دقیقه معطلی و گفتن دیالوگ تکراری و فریب کارانه «مهندس جلسه هستند»، بالاخره به سمع و نظرشان رساندند که ما دو بزرگوار دو ساعته هست معطل دیدار روی ماهشان شده ایم.

به حضور که پذیرفتند، بعد از مختصر دیالوگ تکراری دیگری، از افتخارات و جایگاه شرکت گفتند که ما اولین در فلان و فلان و فلان هستیم. بعد از چند سؤال جسته‌گریخته از سابقه و کارنامه، طی یک شانه بالا انداختن تصنی، اضافه کردند: ببینید خانم مهندس‌ها، ما اینجا هر آدمی رو استخدام نمی‌کنیم که به سابقه شرکت آسیب برسونیم. فقط افراد کارکشته و باتجربه را دور خودمان جمع می‌کنیم. البته همان افراد هم باید یک ماه اول را کارآموزی بیابند تا بعد از دیدن کارشان تصمیم بگیریم با آن‌ها قرارداد ببندیم یا عذرشان را بخوایم. پس با این اوصاف که تجربه کاری ندارید، باید این موضوع برایتان روشن باشد که به کارآموزی نیاز دارید. کارآموزی هم همان طور که می‌دانید، بدون دستمزد سپری می‌شود.

به نشان تأیید، سری تکان دادیم. در انتها هم اضافه کرد: راجع به ساعت کاری هم زیاد کاری نداریم. توی این فصل از سال، ساعت ۹ صبح تا یک بعدازظهر که می‌شود نصف زمان اداره کار. پس دستمزد هم مسلماً می‌شود نصف حقوق آن که با احتساب هزینه‌های اضافه، یک میلیون تومان است، البته آن هم جمع برای هردوی شما.

از شدت بزرگی کلاهی که سرمان رفته بود در حیرت بودیم که با تماسی تلفنی، جلسه را تمام کرد. در برگشت، این دفعه به نشان «چه گلی بگیریم به سرمان با این کار پیدا کردنمان؟»، عکس یادگاری دیگری در آیینہ آسانسور گرفتیم. خلاصه اینکه کل تجربه و دیدار ما از آن شرکت شد همان دو عکس پیروزی و شکستی که در آن لحظه کوتاه بالا و پایین رفتن آسانسور گذشت!

شهربانو

آشنایی
۲ اسفند ۱۴۰۰
۱۹ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۹۱۱

(۶)



خانم مهندس‌ها اول مسیر خود را هموار می‌کنند



نیلوفر اسماعیلی راد
کارشناس مهندسی عمران

«خانم مهندس» یک صفت دوست‌داشتنی است در حالی که رسیدن به آن خیلی سخت است. رسیدن به مهندسی از همان روز اول انتخاب رشته که خانواده‌ات می‌گویند رشته تجربی را انتخاب کن و مهندسی به درد دختره‌ای خورد سخت است. حالا همین را تا پاس کردن درس‌های مهندسی که در دانشگاه پسرها از دخترها تجربه بیشتری در زمینه کارها و مواد ساختمانی در زندگی زیسته خود دارند بگیرد تا فهم مطالب در پی همان تجربه. علاوه بر این، حضور در کلاس‌هایی که بیشتر آن‌ها شامل آقایان می‌شود و تعداد کمی خانم در کلاس حضور دارند. هر چند این تعداد در مقایسه با گذشته رشد چشمگیری داشته است. حالا شما فرض کنید جنس لطیف زن این مسیر را با موفقیت طی کند. حتی بعد از گرفتن مدرک مهندسی، وقتی جلو همه استخدامی‌ها باز هم دچار مشکل می‌شوید، باز هم از آرزوی خانم مهندس شدن دست نمی‌کشید و به تلاش ادامه می‌دهید تا به حدی که امروزه بیشتر دفاتر مهندسی به دست خانم‌های مهندس کشورمان اداره می‌شوند.

چه جنس لطیف مقاومی!

از همه این‌ها که بگذریم، خانم مهندس‌های عمرانی که می‌روند سر پروژه‌ها برای نظارت، از همان پایین پله‌ها اوستا کار می‌گویند: «خانم مهندس، برای شما سخت است. بالا نیا.» اما جنس لطیف مقاوم ما کلاه سفیدش را می‌گذارد سرش و برگه‌های نظارتی را با دقت مطالعه و مهر می‌کند.

واژه خانم مهندس بودن از سختی‌هایش بیشتر است، آن قدر که بعضی‌ها وقتی می‌فهمند نقشه‌هایشان را یک خانم کشیده است، یا اعتراض می‌کنند یا به تمامی. نقشه را رد می‌کنند. در نهایت، با گفتن «برو خانه، غذایت را درست کن» درخواست خود را رد می‌کنند. باز هم برای شنیدن صفت «خانم مهندس» به سختی‌هایش غلبه می‌کنیم و تلاش می‌کنیم با خلاقیت ذاتی مان آینده‌سازی کنیم.

اگر از من بپرسند چرا مهندسی، می‌گویم: وقتی یک زن مهندس می‌شود، با شغلش قوی بودن را به همه نشان می‌دهد: یک خانم مهندس قدرتمند در عین ظرافت. به امید روزهای بهتر برای خانم‌های مهندس‌های سرزمینم!

قناری‌های آوازخوان



مریم عشقی‌نژاد
کارشناس مهندسی
شهرسازی

مهندس‌ها می‌دانند! رفتن به اعماق زمین، آن هم بدون قناری، خودکشی است.

معدنچی‌ها قبل از اینکه برای بار آخر از باتری‌های چراغ‌قوه‌شان مطمئن شوند، آب و دانه قناری‌هایشان را می‌دهند! بعد هم قناری را می‌گذارند روی انگشت سبابه‌شان و راهی می‌شوند. قناری بلندبلند شروع به آواز خواندن می‌کند و معدنچی محکم‌تر قدم برمی‌دارد تا جایی که قناری ساکت می‌شود. مهندس‌ها زندگی‌شان

همه ما مهندس‌ها در آن لحظه حیرت‌انگیز که قناری روی انگشت سبابه‌مان نمی‌خواند، در همان لحظه که پاهایمان روی زمین سفت می‌شود و مسیرمان را کج می‌کنیم، به قناری‌ها قول داده ایم که روی زمین نجات‌دهنده عشق باشیم. شاید فکر می‌کنید برای رفتن به یک معدن زغال سنگ مهم‌ترین چیز کلاه ایمنی است یا شاید چراغ‌قوه و کفش‌های ایمنی! اما اشتباه می‌کنید. مهم‌ترین چیز قفس قناری است. این را همه

رامدیون قناری‌ها هستند. یکی از قانون‌های نانوشته این است: هرگاه قناری خواندنش را متوقف کرد، مسیر را عوض کنید. قناری، این موجود مینیاتوری، نجات‌دهنده معدنچی‌هاست. وقتی دیگر آواز نمی‌خواند، یعنی هوا بوی مرگ می‌آید. گاز همه‌جا را گرفته است و هر لحظه امکان خفه شدن وجود دارد. همه ما مهندس‌ها در آن لحظه حیرت‌انگیز به قناری‌ها قول داده ایم روی زمین نجات‌دهنده عشق و زندگی باشیم.

از من به شما نصیحت، سرزمینی که در آن مهندسی مشغول ساخت خانه‌ای با عشق، جاده‌ای پرپیچ‌وخم، ماشین‌پرا از نیوغ یا نقشه‌ای با نهایت ظرافت و دقت وجود ندارد بوی مرگ می‌دهد! کدامان می‌تواند بگوید مهندس‌ها عاشق نیستند وقتی کمتر کسی پیدا می‌شود که در پیچ‌های جاده چالوس عاشق نشده باشد!

اگر مهندس‌ها لاستیک‌هایی را اختراع کرده بودند که پنچر نمی‌شدند، چطور می‌خواستید سر صحبت را با همسران و هر کسی که دوستش دارید باز کنید؟ (هرچند لاستیک‌های بدون پنچری را هم اختراع کرده‌اند اما امان از عشق!) اگر کدهای بی‌سروته را پشت سر هم نمی‌نوشتند، نمی‌توانستید از راه دور برای محبوبتان استیکر «در قلب منی» بفرستید و بعد از ارسال هم دوتا تیک سبز دریافت کنید که خیالتان راحت شود. همان دوتا تیک سبز که برای مهندس‌ها نوشتن دو خط کد سفید در صفحه‌ای سیاه است، زندگی بسیاری از شمارا از سیاهی نجات داده است. این‌ها فقط دو سه تا از دمدستی‌ترین کارهایی است که مهندس‌ها، این قناری‌های آوازخوان کره خاکی، برای نجات عشق انجام داده‌اند!



خودباوری و اعتماد به نفس بر فرزندان اثرگذار است

ضروری ترین نیاز اجتماعی هر انسان اعتماد به خود است



مهدیاب علی نژاد
دکتری جامعه‌شناسی

اعتماد به نفس یکی از الزامات شخصیتی و هویتی برای داشتن یک زندگی موفق و سالم است، البته اعتماد به نفس واقعی، نه از نوع کاذب آن. ما زن‌ها به قدری اعتماد به نفسمان کم است که حتی وقتی کاری را صحیح انجام می‌دهیم، باز به خودمان اعتماد نداریم و همیشه دلهره آن را داریم که نتیجه کار چه می‌شود! گاهی حتی اصلاً کاری را شروع نمی‌کنیم، با اینکه توانایی‌های لازم برای انجام آن را داریم. اعتماد به نفس پایین مانع ما می‌شود. من مادر به اندازه‌ای اعتماد به نفس ندارم که روی فرزندم هم اثر می‌گذارد. هر کاری می‌خواهد انجام دهد، می‌گویم: تو نمی‌توانی. ممکن است شکست بخوری. برای پسر من این طور نیستیم. می‌گویم مرد تازمین نخورد مرد نمی‌شود اما برای دختر من نمی‌توانم.

✦ من کجا ایستادم؟

می‌دانم کارم صحیح نیست اما دست خودم نیست. انگار در من ریشه دوانده است. شاید مادرم مقصر است که هیچ وقت من را به عنوان یک انسان معمولی جدی نگرفت و مرتب به من گفت: تو دختر هستی و نمی‌توانی. شاید هم جامعه. حتی مشاوره روان‌شناسی هم رفته‌ام. شاید هم دلیلش مقایسه‌های اجتماعی باشد. من هیچ وقت با خودم مقایسه نشده‌ام. همیشه با برادرانم و دیگران مقایسه شده‌ام. باورتان می‌شود اگر بگویم در خانواده ما انجام کارهای بیرون از منزل، یعنی خرید نان از نانوا یا خرید مواد غذایی از سوپرمارکت، کاری مردانه قلمداد می‌شد؟ مادرم می‌گفت دختره‌ای نمی‌تواند خرید کند. سرشان کلاه می‌گذارند. من مسئول انجام کارهای داخلی خانه بودم. همیشه فکر می‌کردم واقعا هیچ‌گاه نمی‌توانم. من باترس از ورود به جامعه بزرگ شدم. اولین مرتبه که مجبور شدم به تنهایی خرید بروم، هجده ساله بودم. هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که از شدت اضطراب،

تحت نظر یک روان‌شناس هستم تا آسیب‌هایی را که اعتماد به نفس پایین به من وارد کرد ترمیم کنم و بتوانم به خودم اعتماد کنم.

✦ فقدان اعتماد به نفس زنان یک امر فرهنگی است

این روایت بانویی است که در گفت‌وگوی گروهی زنان شرکت کرده است، روایتی که احوال زنان بسیاری است. اعتماد به نفس مقوله‌ای اجتماعی و فرهنگی است. زنان فقدان اعتماد به نفس را از بدو تولد با خودشان همراه می‌آورند بلکه در خانواده به دلیل سرکوب‌های متعدد به ضعف در خودباوری مبتلا شده‌اند. خانواده‌ای که آموخته است که آنان را ضعیف‌تر از دیگران بداند؟ از جامعه. جامعه نیز از فرهنگ آموخته است. به طور فرهنگی، زنان موجوداتی فرودست و در جایگاه اجتماعی پایین‌تری انگاشته می‌شوند. همین سبب شده است خانواده که خود جامعه‌ای کوچک شده از جامعه بزرگ ملی و فرهنگی است، در برابر دختران و زنان موضعی نامتناسب داشته باشد. ریشه ابتدایی این امر به عصر کشاورزی برمی‌گردد، زمانی که پسرها اکثریت نیروی کار روی مزرعه را تشکیل می‌دادند و به دلیل نفع کارگری و ادامه نسل که برای خانواده داشت عزیزتر بود و بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. اگرچه امروزه ممکن است مردمان بسیاری به ارزش وجودی زن در خانواده اعتراف کنند، در عمل، به این دلیل که فرهنگ ریشه‌های عمیق‌تری دارد، نگاه به زن نگاهی هم‌چنان فرودستانه است. مقایسه‌گری اجتماعی نیز بر این چالش اجتماعی در دنیای روزانه زنان می‌افزاید. توانایی‌های زنان به دلیل جدی گرفته نشدن، کم‌ارزش قلمداد

شدن خانه‌داری از سوی جامعه، مقایسه شدن مداوم با مردان، به طور تاریخی و در بلندمدت باورشان شده است که ارزشمند نیستند. آنچه ریشه اعتماد به نفس پایین و خودباوری زنان است، توجه‌ندیدن از سوی جامعه و خانواده است.

✦ از مداخله‌گری منفی به سوی تسهیلگری حرکت کنید

در این فرایند، خانواده جایزه ویژه‌ای دارد. خانواده‌هایی که مادران آن‌ها در طول دوران رشد خود از سوی خانواده‌شان توجه و تشویق کافی دیده و با اعتماد به نفس و خودباوری رشد یافته‌اند، مسیرهای رشد و خودشکوفایی دختران خود را با مقایسه‌های مداوم با دیگران مسدود نمی‌کنند. من به آن بانو کاملاً حق می‌دهم که نگران آینده دخترش باشد زیرا با تجربه آموخته است که جدی گرفته نشدن و تأیید نشدن او از سوی مادرش چگونه اضطراب و خودناواری را در سراسر فرایند رشد بر او تحمیل کرده است. در عین حال، او را تحسین می‌کنم که با کمک گرفتن از مشاور، به تقویت اعتماد به نفس خود اهمیت می‌دهد و می‌کوشد رفتاری خردمندانه با دخترش داشته باشد. او تلاش می‌کند در شکل‌گیری شخصیت قوی دختر که ریشه آن داشتن اعتماد به نفس است، یک تسهیلگر باشد، نه یک مداخله‌گر منفی. اینکه مادران ما به این آگاهی رسیده‌اند که آسیب‌هایی را که دیده‌اند بپذیرند و به فکر درمان باشند و مهم‌تر از آن، اینکه می‌دانند باید برای فرزند خود اعم از دختر یا پسر نقش یک تسهیلگر را ایفا کنند نه یک مداخله‌گر منفی، گامی مثبت و اثرگذار برای بهبود اعتماد به نفس زنان است.

ملکه جهان از زنان فاضل جهان

روایتی کوتاه از زنان مسلمان تاریخ ایرانیان



نقیسه زمانی
کارشناس ارشد پژوهش هنر

را به نخست‌وزیری منصوب کند. بعد از حدود یک سال، خود نیز دستور عزل وی را صادر کرد اما مجلس دستور شاه را نپذیرفت. از طرفی، حمایت طرفداران رضاخان نیز مانع از آن شد که رضاخان از منصبش عزل شود. در این زمان، ملکه جهان در پاریس اقامت داشت و چون خبر به گوش بانو رسید، دیگر نمی‌توانست در برابر این ظلمی که در حق خانواده‌اش می‌شد سکوت کند. در نتیجه، تصمیم گرفت خود به تنهایی در برابر رضاخان پهلوی قد علم کند. به همین علت، از پاریس به عتبات عالیات سفر کرد تا نزد مراجع عراق برود و حکم فساد اخلاقی و از دین خارج شدن او را از مراجع بگیرد. هنوز اقدام بانو به موفقیت منجر نشده بود که رضاخان در تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۰۴ در مجلس مؤسسان سوگند شاهی را قرائت کرده بود. احمدشاه نیز به فرانسه رفت و در سال ۱۳۰۸ درگذشت. بانو در سوگ فرزند و سرگذشت ناخوشنودی که بر آنان گذشت، در سوگ نشست. ملکه جهان در آبان ۱۳۲۶ در سن کلوی فرانسه درگذشت و کالبد او را در کنار همسرش و احمدشاه در کربلا به خاک سپردند. در بیان فضل بانو باید گفت ملکه جهان مجموعه‌ای از دعاها و اذکاری به نام «برهان‌الایمان» دارد.

محمود میرزا، عبدالمجید میرزا و فاطمه خانم شد. بانو همه تلاش خود را برای انجام وظایف مادری در برابر فرزندان خود صرف کرد. چون مظفرالدین‌شاه دار فانی را وداع گفت، همسر ملکه جهان بر تخت شاهی تکیه زد و بدین سان، بانو ملکه قاجار شد. فرزندش، احمد میرزا، نیز در مقام نایب‌السلطنه نشست. چون شاه قاجار بر خلاف پدر ملکه جهان با مشروطه‌خواهان مخالف بود، دستور به توپ بستن مجلس را داد. در نهایت، اوضاع به آنجا ختم شد که محمدعلی‌شاه از سلطنت خلع شد و زندگی برای ملکه جهان تلخ شد زیرا نظر بر آن بود که به طور کلی، سلسله قاجار منقرض شود، اما مشروطه‌خواهانی که در مجلس عالی حضور داشتند از ترس مشکلات مختلف چون رویارویی با روسیه تزاری تصمیم گرفتند فرزند ملکه جهان تاج شاهی را بر سر گذارد. از طرفی دیگر، قرار بر آن شد که محمدعلی میرزا و ملکه جهان نیز تبعید شوند. در این دوران، احمد میرزا دوازده‌ساله بود و بانو میل دور شدن از فرزند خویش را نداشت. فرجام چنین شد که ملکه جهان با همسر خویش، شاه خلع شده، از ایران خارج شدند. با به سلطنت رسیدن احمدشاه، شرایط طوری پیش رفت که شاه مجبور شد رضاخان سردار سپه

ناصرالدین شاه قاجار را از بانو منیرالسلطنه پسری بود به نام کامران میرزا که در طول انقلاب مشروطه، از مشروطه‌طلبان حمایت کرد. کامران میرزا با سرورالدوله، دختر حسام‌السلطنه، پسر عباس میرزا، ازدواج کرد. حاصل این ازدواج ۴ فرزند به نام‌های قمرالملوک، معصومه، ملکه جهان و فتح‌علی میرزا شد که ۳ تن از آنان در همان سنین کم از دنیا رفتند و تنها ملکه جهان برای پدر باقی ماند. ملکه جهان زاده سال ۱۲۹۲ هجری قمری برابر با ۲۱ ژوئن ۱۸۷۵ میلادی در تبریز بود. چون به سن ازدواج رسید، همچون دیگر شاه‌دخت‌ها، خواستگارانی درخور منزلت خاندان قاجار داشت. در میان آن‌ها فرزند مظفرالدین میرزا را برگزیدند و دوم شعبان ۱۳۱۰ هجری قمری، ملکه جهان به عقد محمدعلی میرزا (اعتضادالسلطنه) درآمد. ملکه جهان همچون پدرش مذهبش شیعه بود و از سواد و بینش پدر بهره‌مند گشته بود. پس از گذشت چندی از پیوند با محمدعلی میرزا، خدواند به بانو پسری عطا کرد که وی را احمد میرزا نام نهادند. بعد از آن، ملکه جهان صاحب فرزندان دیگری به نام‌های محمدحسن میرزا،



شهر بانو

۲شنبه
۲ اسفند ۱۴۰۰
۱۹ رجب ۱۴۴۳ شماره ۲۷۱۱

(۸)

شهرزاد

دکتر سمانه پور محمد

پژوهشگر ارتباطات و رسانه



است، کاملاً مستند است. فهیمه محبی اصالتاً اهل انجدان از توابع استان مرکزی است. پدرش وکیل و همسرش خلبان هوانیروز ارتش بود که در زمان رژیم شاهنشاهی در حادثه‌ای مشکوک، بالگرد حامل آن‌ها سقوط کرد و کشته شد.

این کتاب قصه تناقض‌های زندگی فهیمه محبی است در یک خانواده مجتهد و همسرش را که ۱۶ سال از خودش بزرگ‌تر است، خودش انتخاب می‌کند. بعد از فوت همسر، تصمیم می‌گیرد به همراه پسر دوازده‌ساله‌اش برای زندگی به لندن برود. او هفت سال در لندن زندگی می‌کند و با وقوع انقلاب اسلامی به ایران بازمی‌گردد.

زندگی سعید، پسر فهیمه، خیلی جالب است. او فرزند خلبان رضا محبی است که به دلیل اشکال فنی هواپیما سقوط می‌کند و می‌میرد. بچه سستیزجویی بوده است به طوری که در لندن تصمیم به خرید اسلحه‌ای می‌گیرد تا شاهزاده ایران در زمان محمدرضاشاه را وقتی به سفارتخانه وارد می‌شود بکشد. بعد، به دلیل همین ماجرا، پلیس لندن چون سعید هنوز به سن قانونی نرسیده بوده است، فهیمه را دستگیر می‌کند و مدتی در زندان نگه می‌دارد.

نقطه عطف این ماجرا پسر فهیمه است که در زمان جنگ بیست‌ساله شده و با اینکه زبان فارسی را خوب صحبت نمی‌کرده است، می‌خواهد به جنگ برود. سپس در عملیات آزادسازی خرمشهر به فیض شهادت نایل می‌آید. واکنش‌های فهیمه در زمان شهادت پسرش خواندنی است. او تصمیم می‌گیرد به جبهه برود. بر همین اساس با کاروان‌هایی که مواد و کمک‌های اولیه به جبهه می‌بردند همراه می‌شود و با توجه شدن مسائل، سعی می‌کند بسیاری از کمبودها در پشت جبهه را با همکاری و ارسال مایحتاج رفع کند. او که تنها تا ششم ابتدایی درس خوانده بوده است، پس از جنگ هم همه زندگی خود را وقف چاپ و تولید محتوای دایرةالمعارف تاریخ تشیع می‌کند. با اتمام جنگ، او انتشاراتی را به نام پسر شهیدش تأسیس کرد و دایرةالمعارف تشیع را به چاپ رساند. او در راه چاپ کتاب‌ها همه دارایی‌اش را خرج می‌کند. فهیمه محبی در کنار خدمت پشت جبهه، خانه‌اش در انگلیس را می‌فروشد و پول آن را صرف انتشار مجلدات دایرةالمعارف تشیع می‌کند. این کتاب شرح تلاش‌ها و مجاهدت‌های فهیمه محبی است. فهیمه سرانجام در سال ۸۸ در پی ابتلا به بیماری سرطان درگذشت.

یادآور می‌شود کتاب «فهیمه» زندگی‌نامه داستانی «فهیمه محبی» به قلم نقیسه ثابت در ۴۸۰ صفحه و قطع جیبی از سوی انتشارات «روایت فتح» منتشر شده است.

نگاهی به زندگی‌نامه داستانی فهیمه محبی

تناقض‌ها و تعارض‌ها از لندن تا جبهه

«فهیمه یک آن دست رضا را پشت کمرش حس کرد. با همان شیطنت نگاهش کرد. انگشتش را بالا برد و به آسمان اشاره کرد: عمو اوچولم، سر بالا! با خدا حرف بزن! بعد، سرش را بالا گرفت. رفت تو. دستش را به پارچه سفید روی جنازه گرفت ولی بلندش نکرد. پارچه را تو می‌مشتی مجاله کرد: خدایا درسته دادی، درسته هم ببر! من کاملش رو می‌خوام! پارچه را کنار زد. خودش بود، سالم و درسته. زانوهایش خم شد. نشست بالای سر سعید: باز تو بردی! همیشه تو می‌بردی! هیچ وقت زورم بهت نرسید. رویش را برگرداند سمت قبر محمد حسین: بابا، به وقت فکر می‌کردم که باید از تو بخوام شفیع من و بچه‌ها باشی، ولی حالا کسی رو آوردم گذاشتم کنار که مطمئنم شفیع تو هم می‌شه. بعد دست کشید روی قبر رضا: بگیرش عمو اوچول. اینم سعید. تمام این سال‌ها نتوانست زندگی کنه! این قدر به زندگی چنگ انداخت تا از دست رفت و آمد پیش خودت. حالا بگیرش. خاک‌ها را تکاند. ته‌مانده زندگی را ریخت روی قبر سعید.»

این‌ها بخشی از کتاب «فهیمه»، زندگی‌نامه داستانی فهیمه محبی، مادر شهید و رئیس تنها دایرةالمعارف تشیع ایران، به قلم نقیسه ثابت است. اگرچه کتاب روایت داستانی



فهیمه
• نویسنده: نقیسه ثابت

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمثم موسوی مهر
سردبیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی